

مراستنیگان بنزد والا - این غواصان مروارید سحرآب دریا را بر کوه خروال اند
 این دفتر خنرا بدست که خوش مسافر را به گوش شما رساند که از آغاز جوانی همراه توکل
 به سواحل دور دست افتاد و جدا گانه نماندند از زادگاه و زبان مادری با سر نوشت او در اینجاست
 آنچه در اینجاست می خوانید ترمی از گردن دست بر شاره ز سایه - روغن آرزو زنگی او است
 افزوده هر نیم رنگی دست از آتش ~~عصی~~ که سرالسر عمر در دل جهان بود و سینه و روده است
 عشق به انسان و زادگی ، عشق به ایران و به خردمند ~~بزرگوارش~~ از بندگ و نیکوکاران ~~او~~ برای خوشترن
 خوشتر آن که می خوانند ، پرواک پراننده است از بندگ و نیکوکاران ~~او~~ برای خوشترن
 سادگانی بزرگی اگر او محترم است بر توئی از این پرواک رایه کوزه ار به گوش دیگران نیز
 برساند ، سایه میبواند از رنج آمان اندکی و لحظه ار که ~~بزرگوارش~~

این کار برابر ز راه یک تعهد منوی - اجتنابی همگی بوده است . بگذار اولاً "تعهد"
 از رنگ گذار سینه - گرد می بسته شود و مفهوم و معنای واقعی خود را به دست آورد .
 آنچه انانی از مایه انسان ~~از~~ در کار و از اجتنابی که در آن زندگی می کند ~~است~~
 * اولتر نسبت به دیگران خواه ، خواه و طایف و تعهداتی دارد . همزنده به عذران
 یک فرد اصباح ، دلاری تعهد و رسالت و ~~بزرگوارش~~ خوشتر است .

با دوست که در روح و اندیشه مردم تلاطمی پدید آرد تا با بلید ~~و~~ دست در دست
 بستزند و برابر زنیای رنگین و سفیدان زنگر بگویند . تا عمر سید حس و به نوبه ای
 شریک هم رویداد؟ روزگار خوشتر است . او نمی تواند نسبت به آنچه در پس ایون نوی
 و در سرالجهان معاصر می گذرد ، بی توجه و بی تفاوت باشد . صدای ~~و~~ ستایش
 یا ننگین ، فریاد غم و سادگرار ، در برابر پید آمدن ، به هر دست و آهنگی که است ،
 بایست بلید شود .

~~بزرگوارش~~ دروغاگر نعمت توانمندی
 سراسر و آفرینش ، راه گش از زادی و خوشبختی انسان و مکتوبات انانیت نیاید
 چه بسا که راه تنها به خاطر این آرزوی مقدس قلب به دست گرفته و چنان
 که گرم طریقت آن شده که کفایت ضروری دیگر هزارانکند زانکه باشد .
 سایه محوای شورش فراتر از شکل شده است . البته این گفته به هیچ وجه وحدت ~~این~~
 خرد و

حدود ۲۰ سال پیش که در ایران ممنوع القلم بودم و محافل معنی قصه خیدین بار خیر مرگم را به خانوارم
 و به محافل ادبی رسانیدند، دستا دستم - دکتر پرویز نائل خانلی شعرکی مراد از مجله «صدای شرق» ارکان
 اتحادیه نویسندگان آذربایجان مرا گرفت و از انقبای فارس به خط روسی برگردانده در مجله سخن به چاپ رسانید
 و از این راه گوگواراتم را آذربایجان رسانید.

چو سادمانی سگفتی درون بر او صدی و می سافت، هرگاه می دیدم صدایم خردم به بوس مردم ننهم
 رسیده - فروشی که میباید در خانه اش روشن گویشم؟ سده است .
 اما چه غنم ، زیرا هر دوش که خادوش نود و لا آتشی که نمیرد همیشه در دل است .
 هم استیب سافرا که همراه تو فانیای بر اعلی وجودت انقاد ، رو بروی شهرت امروز از
 درویش و لا ندیده کسی خورش با سگ گفتگو می کند ، اگر تاریخ نغمه آتش بارسم رایج همچوان میت
 ساید شنای صیانت جریان باشد ، اما به هر حال رود آ همیشه به سوی دریا شنا با نند

زاده
 لندن - آبراهام ۱۹۷۰